



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# تاریخ چارہ معصوم

وہ چارہ ائمہ  
بفکر و تدبیر

محمد حواد مولوی نیا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تاریخ چهارده معصوم بخش مربوط به امام مهدی (عج)

نویسنده:

محمد جواد مولوی نیا

ناشر چاپی:

امام عصر (عج)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	..... فهرست
۶	..... تاریخ چهارده معصوم بخش مربوط به امام مهدی (عج)
۶	..... مشخصات کتاب
۶	..... در بیان تاریخ ولادت حضرت حجه بن الحسن
۱۱	..... پاورقی
۱۲	..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## تاریخ چهارده معصوم بخش مربوط به امام مهدی (عج)

### مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تاریخ چهارده معصوم / محمد جواد مولوی نیا، ۱۳۳۲

مشخصات نشر: قم: امام عصر (عج) ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری: [۵۵۸] ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۷۴۴۷-۷۵-۲؛ ۵۹۰۰۰ ریال (چاپ چهارم)

یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۵۵۸].

موضوع: چهارده معصوم - سرگذشت نامه

رده بندی کنگره: ۱۳۸۳ ۲/۹۲۵م/BP۳۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۷۶۹۳۸

### در بیان تاریخ ولادت حضرت حجه بن الحسن

اشهر در تاریخ ولادت آن جناب آن است که در سال دویست و پنجاه و پنجم هجرت واقع شد، و بعضی پنجاه و شش و بعضی پنجاه و هشت نیز گفته‌اند، و مشهور آن است که شب ولادت شب جمعه پانزدهم ماه شعبان بود، و بعضی هشتم شعبان نیز گفته‌اند، و در کشف الغمه از بعضی مخالفان بیست و سوم ماه رمضان روایت کرده است، [۱] و به اتفاق ولادت آن جناب در سر من رای واقع شده. و در اسم و کنیت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم موافق است، و در زمان غیبت اسم آن جناب را مذکور ساختن جایز نیست، و حکمت آن مخفی است، و القاب شریفه‌ی آن جناب: مهدی است، و خاتم و منتظر و حجت و صاحب است. ابن بابویه و شیخ طوسی به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از بشیر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابویوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام و همسایه‌ی ایشان بود در شهر سر من رای، گفت: روزی کافور خادم امام علی نقی علیه السلام به نزد من آمد و مرا طلب نمود. چون به خدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود: تو از فرزندان انصاری، ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تا حال، و پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید، و من تو را اختیار می‌کنم و مشرف می‌گردانم به تفضیلی که به سبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما، و تو را بر رازهای پنهان مطلع می‌گردانم، و به خریدن کنیزی می‌فرستم. پس نامه‌ی پاکیزه‌ای نوشتند به خط فرنگی و لغت فرنگی، و مهر شریف خود را بر آن زدند، و کیسه‌ی زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمودند: بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو، و در چاشت فلان روز بر سر جسر حاضر شو، چون کشتیهای اسیران به ساحل رسد، جمعی از کنیزان در آن کشتیها خواهی دید، و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی‌عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید، و بر سر اسیران جمعی خواهی دید، پس از دور نظر کن به برده‌فروشی که عمرو بن یزید نام دارد، و در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیز کی که فلان و فلان صفت دارد - و تمام اوصاف او را بیان فرمود - و جامه‌ی حریر کنده پوشیده است، و ابا و امتناع خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان دست گذاشتن ایشان بر او، و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او ظاهر می‌شود. پس بدان که به زبان رومی می‌گوید: وای که پرده‌ی عفتم دریده شد، پس یکی از مشتریان خواهد گفت: من

سیصد اشرفی می‌دهم به قیمت این کنیز، عفت او مرا در خریدن راغب‌تر گردانید، پس آن کنیز به لغت عربی به این شخص خواهد گفت: اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیایی که من به تو رغبت نخواهم کرد، مال خود را ضایع مکن و به قیمت من مده، پس آن برده‌فروش گوید: من برای تو چه چاره کنم که به هیچ مشتری راضی نمی‌شوی، و آخر از فروختن تو چاره نیست، پس آن کنیزك گوید: چه تعجیل می‌کنی البته باید مشتری به هم رسد که دل من به او میل کند، و اعتقاد وفا و دیانت به او داشته باشم. پس در این وقت تو برو به نزد صاحب کنیز و بگو که: نامه‌ای با من هست که یکی از اشراف و بزرگواران از روی ملاحظت نوشته است به لغت فرنگی و خط فرنگی، و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است، این نامه را به آن کنیز بده که بخواند، اگر به صاحب این نامه راضی شود، من از جانب آن بزرگوار و کیلم که این کنیز را برای او خریداری کنم. بشیر بن سلیمان گفت: آنچه حضرت گفته بود واقع شد، و آنچه فرموده بود همه را به عمل آوردم. چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست و گفت به عمرو بن یزید که: مرا به صاحب این نامه بفروش، و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا به او نفروشی، خود را هلاک می‌کنم. پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم، تا آنکه به همان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام به من داده بودند، پس زر را دادم و کنیز را گرفتم، و کنیز شاد و خندان شد و با من آمد به حجره‌ای که در بغداد گرفته بودم، و تا به حجره رسید نامه‌ی امام علیه‌السلام را بیرون آورد و می‌بوسید و بر دیده‌ها می‌چسباند و بر رو می‌گذاشت و به بدن می‌مالید. پس من از روی تعجب گفتم: نامه را می‌بوسی که صاحبش را نمی‌شناسی؟! کنیز گفت: ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود را به من سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم، من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه روم، و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون بن صفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است، تو را خبر دهم به امری عجیب: بدان که جدم قیصر خواست که مرا به عقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که سیزده ساله بودم، پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریون عیسی علیه‌السلام و از علمای نصارا و عباد ایشان سیصد نفر، و از صاحبان قدر و منزلت هفت صد کس، و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده‌های قبایل چهار هزار نفر، و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بودند، و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند، و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندی قرار دادند، و پسر برادر خود را در بالای تخت فرستاد. چون کشیشان، انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند، بتها و چلیپاها همگی افتادند بر زمین، و پسر برادر ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد، پس در آن حال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضایشان بلرزید، پس بزرگ ایشان به جدم گفت: ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که به سبب آن نحوستها رو نمود که دلالت می‌کند بر اینکه دین مسیحی به زودی زایل گردد، پس جدم این امر را به فال بد دانست و گفت به علما و کشیشان که: این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را به جای خود قرار دهید، و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را به او تزویج نمائیم، تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند. چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند، چون کشیشان شروع به خواندن انجیل کردند، باز همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر بدتر بود، و سر این کار را ندانستند که این از سعادت سروری است به نحوست آن دو برادر. پس مردم متفرق شدند، و جدم غمناک به حرمسرا بازگشت و پرده‌های خجالت درآویخت. چون شب شد، به خواب رفتم، در خواب دیدم که حضرت مسیح علیه‌السلام و شمعون و جمعی از حواریون در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی می‌نمود، و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود، پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم با وصی و دامادش علی بن ابی طالب علیه‌السلام و جمعی از امامان و فرزند بزرگوار ایشان قصر را به نور قدوم خویش منور ساختند، پس حضرت مسیح علیه‌السلام به قدم ادب از روی تعظیم و اجلال به استقبال حضرت خاتم الانبیاء شتافت و دست در گردن آن جناب در آورد. پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا روح الله آمده‌ایم که ملیکه فرزند وصی تو شمعون را برای

این فرزند سعادت‌مند خود خواستگاری نمائیم، و اشاره فرمود به ماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرزند آن کسی که تو نامه‌اش را به من دادی. پس حضرت نظر افکند به سوی شمعون و گفت: شرف دو جهانی به تو روی آورده، پیوند کن رحم خود را به رحم آل محمد صلوات الله علیهم، پس شمعون گفت: کردم، پس همگی بر آن منبر برآمدند، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای انشاء فرمودند و با حضرت مسیح علیه‌السلام مرا به حسن عسکری علیه‌السلام عقد بستند، و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم با حواریان گواه شدند. چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم، از بیم کشتن آن خواب را برای جد و پدر نقل نکردم، و این گنج رایگان را در سینه پنهان داشتم، و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز به روز در کانون سینه‌ام مشتعل می‌شد، و سرمایه‌ی صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و سرمایه‌ی صبر و قرار مرا به باد فنا می‌داد تا به حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد، و هر روز چهره‌گاهی می‌شد و بدن می‌کاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر گردید، پس در شهرهای روم طبیعی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه‌ی من حاضر کرد، و از دوی درد من از او سوال کرد، و هیچ سودی نمی‌داد. پس چون از علاج درد من مأیوس ماند، روزی به من گفت: ای نور چشم من آیا در خاطرات چیزی و آرزوی در دنیا هست که برای تو به عمل آورم؟ گفتم: ای جد من! درهای فرج بر روی خود بسته می‌بینم، اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان تواند دفع نائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی، امیدوارم که حضرت مسیح علیه‌السلام و مادرش به من عافیت بخشد. چون چنین کرد، اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم، پس خوشحال و شاد شده، و دیگر مسلمانان را عزیز و گرامی داشت. پس بعد از چهارده شب، در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه‌ی زهرا علیها‌السلام به دیدن من آمد، و حضرت مریم با هزار کنیز از حواریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند، پس مریم به من گفت که: این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر توست امام حسن عسکری علیه‌السلام، پس به دامنش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه‌السلام به من جفا می‌کند و از دیدن من ابا می‌نماید، پس آن حضرت فرمود که: چگونه به دیدن تو آید و حال آنکه به خدا شرک می‌آوری و بر مذهب ترسائی، و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری می‌جوید به سوی خدا از دین تو، اگر میل داری که حق تعالی و مریم از تو خوشنود گردند، و امام حسن عسکری علیه‌السلام به دیدن تو بیاید، پس بگو: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله» چون به این دو کلمه‌ی طیبه تلفظ نمودم، حضرت سیده‌النساء مرا به سینه‌ی خود چسبانید و دل‌داری فرمود و گفت: اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که او را به سوی تو می‌فرستم. پس بیدار شدم و آن دو کلمه را بر زبان می‌راندم و انتظار ملاقات گرامی آن حضرت می‌بردم. چون شب آینده در آمد، به خواب رفتم، خورشید جمال آن حضرت طالع گردید، گفتم: ای دوست من! بعد از آن که دلم را اسیر محبت خود گردانیدی، چرا از مفارقت جمال خود جفا دادی؟ فرمود: دیر آمدن من به نزد تو نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی، اکنون که مسلمان شدی هر شب به نزد تو خواهم بود، تا آنکه حق تعالی ما و تو را به ظاهر به یکدیگر برساند و این هجران را به وصال مبدل گرداند. پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا به شربت وصال دوا نفرماید. بشیر بن سلیمان گفت: چگونه در میان اسیران افتادی؟ گفتم: مرا خبر داد امام حسین عسکری علیه‌السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری به جنگ مسلمانان خواهد فرستاد، پس خود از عقب ایشان خواهد رفت، تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بینداز به هیبتی که تو را نشناسد، و از پی جد خود روانه شو، و از فلان راه برو؛ چنان کردم طلایه‌ی لشکر مسلمانان به ما برخوردند و ما را اسیر کردند، و آخر کار من آن بود که دیدی، و تا حال کسی به غیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم، و مرد پیری که در غنیمت من به حصه او افتادم از نام من سوال کرد، گفتم: نرجس نام دارم، گفت: این نام کنیزان است، پس گفت: عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را نیک می‌دانی، گفتم: از بسیاری محبتی که جدم نسبت به من داشت می‌خواست مرا به یاد گرفتن آداب حسنه بدارد، زن مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو می‌دانست مقرر کرده بود که صبح و شام می‌آمد و لغت عربی به من



می‌آموخت، تا آنکه زبانم به این لغت جاری شد. بشیر گوید که: من او را به سر من رای بردم، به خدمت حضرت امام علی النقی علیه‌السلام رسانیدم، حضرت کنیز را خطاب کرد که: چگونه حق تعالی به تو نمود عزت دین اسلام را، و مذلت دین نصارا را، و شرف و بزرگواری محمد و اولاد او را؟ گفت: چگونه وصف کنم برای تو چیزی را که تو از من بهتر می‌دانی یا بن رسول الله. پس حضرت گفت: می‌خواهم که تو را گرامی دارم، کدامیک بهتر است نزد تو اینک، ده هزار اشرفی به تو دهم یا تو را بشارت دهم به شرف ابدی؟ گفت: بشارت به شرف ابدی را می‌خواهم و مال نمی‌خواهم، حضرت فرمودند: بشارت باد تو را به فرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود، و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد، گفت: این فرزند از که به عمل خواهد آمد؟ فرمود: از آن کسی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم تو را برای او خواستگاری کرد؛ پس از او پرسید که: حضرت مسیح و وصی او تو را به عقد که در آوردند؟ گفت: به عقد فرزند تو امام حسن علیه‌السلام، حضرت فرمود: آیا او را می‌شناسی؟ گفت: مگر از آن شبی که به دست بهترین زنان مسلمان شده‌ام، شبی گذشته است که او به دیدن من نیامده باشد؟! پس حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود: برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن، چون حکیمه داخل شد، حضرت فرمود: این آن کنیز است که می‌گفتم، حکیمه خاتون او را دربر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد، پس حضرت فرمود: ای دختر رسول خدا، او را ببر به خانه‌ی خود و واجبات و سنتیها را به او بیاموز، و او زن حسن عسکری و مادر صاحب الامر است. [۲]. کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالی شان به سندهای معتبر روایت کرده‌اند از حکیمه خاتون علیها‌السلام که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به خانه‌ی من تشریف آوردند و نگاه تندی به نرجس خاتون کردند، پس عرض کردم که: اگر شما را خواهش آن هست به خدمت شما بفرستم؟ فرمود که: ای عمه این نگاه از روی تعجب بود، زیرا که در این زودی حق تعالی از او فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور و ستم شده باشد، گفتم که: پس بفرستم او را به نزد شما؟ فرمود که: از پدر بزرگواریم رخصت بطلب در این باب. حکیمه خاتون گوید که: جامه‌های خود را پوشیدم و به خانه‌ی برادرم امام علی نقی علیه‌السلام رفتم، چون سلام کردم و نشستم، بی آنکه من سخنی بگویم، حضرت از ابتدا فرمود که: ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم، گفتم: ای سید من از برای همین مطلب به خدمت تو آمدم که در این امر رخصت بگیرم، فرمود که: ای بزرگواری صاحب برکت خدا می‌خواهد که تو را در چنین ثوابی شریک گرداند، و بهره‌ی عظیم از خیر و سعادت به تو کرامت فرماید، که تو را واسطه‌ی چنین امری کرد. حکیمه گفت: به زودی به خانه برگشتم، و زفاف آن معدن فتوت و سعادت را در خانه‌ی خود واقع ساختم، و بعد از چند روزی آن سعد اکبر را با آن زهره‌ی منظر به خانه‌ی خورشید انور، یعنی: والد مطهر او بردم، و بعد از چند روزی آن آفتاب مطلع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود، و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه‌السلام در امامت جانشین او گردید، و من پیوسته به عادت مقرر زمان پدر به خدمت آن امام البشر می‌رسیدم. پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت: ای خاتون! پا دراز کن که کفش از پایت بیرون کنم، گفتم: توئی خاتون و صاحب من، بلکه هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بیرون کنی و مرا خدمت کنی، بلکه من تو را خدمت می‌کنم و منت بر دیده‌ی منم، امام حسن علیه‌السلام این سخن را از من شنید گفت: خدا تو را جزای خیر دهد ای عمه. پس در خدمت آن جناب نشستم تا وقت غروب آفتاب، پس صدا زدم به کنیز خود که: بیاور جامه‌های مرا تا بروم. حضرت فرمود: ای عمه امشب مرو، باش که در این شب متولد می‌شود فرزند گرامی که حق تعالی به او زنده می‌گرداند زمین را به علم و ایمان و هدایت، بعد از آن که مرده باشد به شیوع کفر و ضلالت، گفتم: از که به هم می‌رسد ای سید من و من در نرجس هیچ اثر حملی نمی‌یابم؟ فرمود: از نرجس به هم می‌رسد نه از دیگری، پس برجستم و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم، پس برگشتم و عرض کردم، حضرت تبسم فرمود و گفت: چون صبح می‌شود، اثر حمل بر او ظاهر خواهد شد، و مثل او مثل مادر موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید، زیرا که فرعون شکم زنان حامله را می‌شکافت برای طلب حضرت موسی، و حال

این فرزند نیز در این امر شبیه است به حضرت موسی. در روایت دیگر این است که حضرت فرمود: حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی‌باشد و در پهلو می‌باشد، و از رحم بیرون نمی‌آئیم بلکه از ران مادران فرود می‌آئیم، زیرا که ما نورهای حق تعالی‌ایم، و چرک و نجاست را از ما دور گردانیده است. حکیمه گفت که: به نزد نرجس رفتم و این حال را به او گفتم، گفت: ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی‌نمایم، پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم، و در هر ساعت از او خبر می‌گرفتم و او به حال خود خوابیده بود، و هر ساعت حیرتم زیاده می‌شد، و در این شب بیش از شبهای دیگر به نماز تهجد برخاستم و نماز شب ادا کردم. چون به نماز وتر رسیدم، نرجس از خواب جست و وضو ساخت و نماز شب را بجا آورد، چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود، پس نزدیک شد که شکی در دلم پدید آید از وعده‌ای که حضرت فرموده بود. ناگاه حضرت امام حسن علیه السلام از حجره‌ی خود صدا زدند که: شک مکن که وقتش نزدیک رسیده است. در این وقت در نرجس اضطرابی مشاهده کردم. پس او را در برگرفتم و نام الهی را بر او خواندم. باز حضرت صدا زدند که: سوره‌ی «انا انزلناه فی لیلة القدر» را بر او بخوان، پس از او پرسیدم که: چه حال داری؟ گفت: ظاهر شده است اثر آنچه مولایم فرموده بود. من چون شروع کردم به خواندن سوره‌ی انا انزلناه فی لیلة القدر، شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی کرد در خواندن، و بر من سلام کرد، من ترسیدم، پس حضرت صدا زدند که: تعجب مکن از بدرت الهی که حق تعالی طفلان ما را به حکمت گویا می‌گرداند، و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین. چون کلام حضرت امام علیه السلام تمام شد، نرجس از دیده‌ی من غایب شد گویا پرده‌ای میان من و او حایل گردید، پس دویدم به سوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فریادکنان، حضرت فرمود که: برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی دید. چون برگشتم، پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده‌ی مرا خیره کرد، و حضرت صاحب را دیدم که رو به قبله به سجده افتاده به زانوها، و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و می‌گوید: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان جدی رسول الله و ان ابی امیرالمومنین وصی رسول الله. پس یک یک امامان را شمرد تا به خودش رسید فرمود: اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت و طأتی و املأ الأرض بی عدلا و قسطا. یعنی: خداوندا وعده‌ی نصرت که به من فرموده‌ای وفا کن، و امر خلافت و امامت مرا تمام کن، و استیلاء و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان، و پر کن زمین را به سبب من از عدل و داد. در روایت دیگر چنان است که: چون حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد، نوری از او ساطع شد که به آفاق آسمان پهن شد، و مرغان سفید دیدم که از آسمان به زیر می‌آمدند و بالهای خود را بر سر و روی و بدن آن حضرت می‌مالیدند و پرواز می‌کردند، حضرت امام حسن علیه السلام مرا آواز داد که: ای عمه! فرزند مرا بگیر و به نزد من بیاور. چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم، و بر ذراع راستش نوشته بود که (جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) [۳] یعنی: حق آمد و باطل مضمحل شد و محو گردید، پس به درستی که باطل مضمحل شدنی است، و ثبات و بقا نمی‌دارد. پس حکیمه گفت که: چون آن فرزند سعادت‌مند را به نزد پدر بزرگوارش بردم، همینکه نظرش بر پدرش افتاد، سلام کرد، پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر دو دیده‌اش مالید، و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید، و دست بر سر او مالید و گفت: ای فرزند! سخن بگو به قدرت الهی. صاحب الامر علیه السلام استعاره فرموده گفت بسم الله الرحمن الرحیم (و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون) [۴] این آیه‌ی کریمه موافق احادیث معتبره در شان آن حضرت و آبای بزرگوار او نازل شده، و ترجمه‌ی ظاهرش این است که: می‌خواهیم منت گذاریم و جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده‌اند، و بگردانیم ایشان را پیشوایان دین، و بگردانیم ایشان را وارثان زمین، و تمکین و استیلاء بخشیم ایشان را در زمین، و بنماییم فرعون و هامان را - یعنی ابابکر و عمر - و لشکرهای ایشان را از آن امامان آنچه را حذر می‌کردند. برگشتیم به ترجمه‌ی حدیث: پس حضرت صاحب الامر، صلوات بر حضرت رسالت و حضرت امیرالمومنین، و جمیع امامان فرستاد تا پدر بزرگوار خود. پس در این حال مرغان بسیار

نزدیک سر مبارک آن حضرت جمع شدند، پس به یکی از مرغان صدا زد که: این طفل را بردار و نیکو محافظت نما، و هر چهل روز یک مرتبه به نزد ما بیاور. مرغ، آن حضرت را گرفت و به سوی آسمان پرواز کرد، و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند، پس امام حسن علیه‌السلام فرمود: سپردم تو را به آن کسی که مادر موسی، موسی را به او سپرد، پس نرجس خاتون گریان شد، حضرت فرمود: ساکت شو که شیر از پستان غیر تو نخواهد خورد، و به زودی آن را به سوی تو برمی گردانند چنانچه حضرت موسی را به مادرش برگردانیدند، چنانچه حق تعالی فرموده است که: پس برگردانیدیم موسی را به سوی مادرش تا دیده‌ی مادرش به او روشن گردید. پس حکیمه پرسید: این مرغ که بود که صاحب را به او سپردید؟ فرمود: آن روح القدس است که موکل است به ائمه، ایشان را موفق می گرداند از جانب خدا، و از خطا نگاه می دارد، و ایشان را به علم زینت می دهد. حکیمه گفت: چون چهل روز گذشت به خدمت آن حضرت رفتم، چون داخل شدم دیدم طفلی در میان خانه راه می رود، گفتم: ای سید من! این طفل دو ساله از کیست؟ حضرت تبسم نمود و فرمود: اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام باشند، برخلاف اطفال دیگر نشو و نما می کنند، و یک ماهه‌ی ایشان مانند یک ساله‌ی دیگران است، و ایشان در شکم مادر سخن می گویند و قرآن می خوانند و عبادت پروردگار می کنند، و در هنگام شیر خوردن ملانکه فرمان ایشان می برند، و هر صبح و شام بر ایشان نازل می شوند. پس حکیمه فرمود: هر چهل روز یک مرتبه به خدمت او می رسیدم در زمان حضرت امام حسن علیه‌السلام تا آنکه چند روز قبل از وفات آن حضرت او را ملاطفت کردم به صورت مرد کامل شناختم؛ به فرزند برادر خود گفتم: این مرد کیست که مرا می فرمائی که من نزد او بنشینم؟ فرمود: این فرزند نرجس است، و خلیفه‌ی من است بعد از من، و عنقریب من از میان شما می روم، باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی. پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به عالم قدس ارتحال نمود، و اکنون من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت می نمایم، و مرا خبر می دهد، و گاه است که می خواهم سوالی بکنم هنوز سوال نکرده جواب می فرماید. [۵]. در روایت دیگر وارد شده که حکیمه خاتون گفت که: بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب علیه السلام، مشتاق لقای او شدم، رفتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم که: مولای من کجاست؟ فرمود: سپردم او را به کسی که از ما و تو به او احق و اولی بود، چون روز هفتم شود بیا به نزد ما. چون روز هفتم رفتم، گهواره‌ای دیدم، بر سر گهواره دویدم، مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده، به روی من می خندید و تبسم می فرمود، پس حضرت آواز دادند که: فرزند مرا بیاور. چون به خدمت آن حضرت بردم، زبان در دهان مبارکش گردانید و فرمود: سخن بگو ای فرزند. حضرت صاحب الامر شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت و سایر ائمه‌ی فرستاد و بسم الله گفت و آیه‌ای که گذشت تلاوت نمود. پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود: بخوان ای فرزند آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبرانش فرستاده است. پس ابتدا نمود از صحف آدم به زبان سریانی خواند، و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیهم اجمعین را خواند، پس قصه‌های پیغمبران را یاد کرد. پس حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام فرمود: چون حق تعالی مهدی این امت را به من عطا فرمود، دو ملک فرستاد که او را به سراپرده‌های عرش رحمانی بردند، پس حق تعالی به او خطاب نمود که: مرحبا به تو ای بنده‌ی من که تو را خلق کرده‌ام برای یاری دین خود و اظهار مرا شریعت خود، و توئی هدایت یافته‌ی بندگان من، قسم به ذات خود می خورم که به اطاعت تو ثواب می دهم، و به نافرمانی تو عقاب می کنم مردم را، و به سبب شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم، و به مخالفت تو ایشان را عذاب می کنم، ای دو ملک! برگردانید او را به سوی پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که: او در پناه و حفظ و حمایت من است، او را از شر دشمنان حراست و محافظت می نمایم تا هنگامی که او را ظاهر نمایم، و حق را به او برپا دارم و باطل را به او سرنگون سازم، و دین حق برای من خالص باشد. [۶].

- [۱] کشف الغمه ۳: ۲۳۴ و ۲۴۳ و کمال الدین ۴۳۲.
- [۲] کتاب الغیبه شیخ طوسی ۲۰۸؛ کمال الدین ۴۱۸.
- [۳] سوره‌ی اسراء / آیه‌ی ۸۱.
- [۴] سوره‌ی قصص / آیه‌ی ۵ و ۶.
- [۵] کمال الدین ۴۲۶.
- [۶] بحار الأنوار ۲۷/۵۱.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد.»



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

